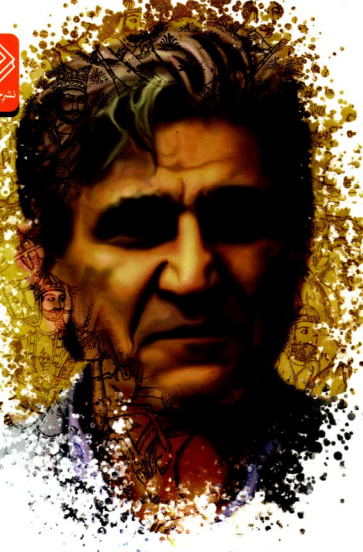


یادنامه سبکت



یادنامه شادروان دکتر ابوالفضل خطیبی

به کوشش: سجاد آیدنلو، سلمان ساکت و رضا غفوری



نام کتاب:

پژوهنده نامه باستان

به کوشش:

یادنامه شادروان دکتر ابوالفضل خطیبی
سجاد آیدنلو، سلمان ساکت، رضا غفوری

طرح جلد:

محمد علی خفاجی

صفحه آرای:

مجید شمس الدین

چاپ و صحافی:

قشقایی، کیا

چاپ / شمارگان:

اول ۱۴۰۲ / ۵۰۰ نسخه

شابک:

۹۷۸-۶۲۲-۵۷۴۸-۷۹-۸

تمامی حقوق این اثر برای نشر خاموش محفوظ است.

ارتباط با نشر خاموش: ۰۹۱۲۰۱۷۸۱۹۴ | ۰۹۱۳۱۷۸۱۹۲۰

www.khamooshbook.com | @khamooshbook | www.khamooshbook.ir

میدان کاج، بلوار سعادت آباد، کوچه هشتم (یعقوبی)،

بعد از چهارراه اول، پلاک ۵، طبقه اول، واحد ۲

هرگونه کپی برداری، برداشت و اقتباس از تمام یا قسمتی از

این اثر، منوط به اجازه کتبی ناشر می باشد

مرکز پخش: پخش ققنوس، میدان انقلاب، خیابان منیری جاوید (اردیبهشت)، بن بست مبین، شماره ۴

تلفن: ۶۶۴۰۸۶۴۰ / ۶۶۴۶۰۰۹۹

مرکز پخش: پخش چشمه، بلوار دماوند، بعد از سه راه تهران پارس بلوار اتحاد، اتحاد ۱۱، پلاک ۸

تلفن: ۷۷۷۸۸۵۰۲ / ۷۷۱۴۴۸۰۸ / ۷۷۱۴۴۸۲۱

مرکز پخش: پخش پیام امروز، خیابان فخر رازی، خیابان لیافی نژاد، پلاک ۲۰۰، طبقه اول

تلفن: ۶۶۴۸۶۵۳۵ / ۶۶۴۹۱۸۸۷

فروشگاه: کتابفروشی توس، خیابان انقلاب، نیش خیابان دانشگاه، پلاک ۱۷۸

تلفن: ۶۶۴۶۱۰۰۷

کتسیاس و تاریخ حماسی ایران باستان

دکتر محمود امیدسالار

مصّحح و محقّق شاهنامه، آمریکا

به علّت قلّت منابع دست اوّل، جزئیات روابط میان هخامنشیان و اقوامی که یا تحت حکومت ایشان بودند و یا در همسایگی ایشان می‌زیستند درست مشخص نشده است. منابعی که از دیدگاه هخامنشیان نوشته شده بوده، از چند کتیبه و آنچه که می‌توان از محتوای الواح گلی دیوانی آن دوران استنباط کرد بیشتر نیست. با این حال، بعید است که هخامنشیان برای اداره امپراطوری وسیعی که در اختیار داشتند از تحقیق و تفحص در احوال مردم و نواحی هم‌مرز با حیطه حکومت خودشان غافل بوده باشند. سایه کم‌رنگی از این تفحصات در گزارشاتی که در متون یونانی یا به آنها اشاره شده و یا از آنها نقل شده، باقی مانده است. مثلاً می‌دانیم که داریوش کبیریک ملاح یونانی را که سایلکس (Scylax) نام داشت مأمور کرد که از رود سند وارد اقیانوس هند شود و از آنجا به سوی مغرب برود و تا نواحی بحر احمر را شناسائی نماید. سایلکس قریب سی ماه درین کار بود تا مأموریت خود را به اتمام رسانید (Brown 1973: 9).

تألیفات تاریخ‌نگاران یونانی در مورد ایران هخامنشی، با این که بسیار مفصل‌تر از منابع ایرانی هستند، تصویر دقیقی از اوضاع آن شاهنشاهی به دست نمی‌دهند. علّت اصلی این قضیه است که این منابع از دیدگاه یونانیان که از نظر ذهنی نسبت به ایران دچار دوسویگی عاطفی (ambivalence) بودند نوشته شده. یعنی ایران هخامنشی، با تشکیلات وسیع امپراطوری و جاه و جلال دربار، ثروت فراوان، و تأثیر عمیق سیاسی اش بر دولت-شهرهای یونانی، برای یونانیان جاذبه مخصوصی داشته است (Tuplin 1996: 164) و این‌ها از یک طرف مبهوت ثروت و قدرت و جاه و جلال هخامنشیان بودند و از طرف دیگر از تسلّط ایشان بر بسیاری از مناطق یونانی‌نشین آسیای صغیر رنج می‌بردند. به همین علّت، گزارشات ایشان از تاریخ و فرهنگ هخامنشی دچار تزلزل و ناهمخوانی مخصوصی است که میان شیفتگی و نفرت دست و پا می‌زند. در هر حال، این مختصر به بررسی یکی از همین منابع یونانی اختصاص دارد که اصلش از دست رفته، اما منقولاتی از آن در کتب مؤلفان قدیمی باقی مانده است. این

اثر پرسیکا نام دارد و مؤلف آن کتسیاس کنیدوسی (Ctesias c. 441-c. 394/2 ق. م.)، یکی از پزشکان یونانی دربار اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۴-۳۵۹ ق. م.) است.

پیش از ورود در اصل مطلب لازم است یادآور شوم که البته امروزه تاریخ هرودوت که در حدود سال ۴۳۰ ق. م. تألیف شد، مهم‌ترین منبعیست که درباره تاریخ ایران باستان به زبان یونانی در دست است. اما واقعیت این است که هم قبل و هم بعد از هرودوت (۴۸۴-۴۲۵ ق. م.)، تألیفات دیگری که شامل اطلاعات مفصل‌تری در باب جامعه هخامنشی بوده‌اند، در میان یونانیان موجود بوده که متأسفانه نابود شده و به دست ما نرسیده‌اند. علت اصلی اهمیت تاریخ هرودوت در تحقیقات مربوط به هخامنشیان، همین بقای آن است. تحقیق درباره آئین‌ها و رسوم اقوام غیر یونانی، یا آنچه که «*Barbarika Nomima*» خوانده می‌شود، مثلاً کتبی از قبیل لیدیایا (*Lydiaca*) به معنی «لیدیات»، و آگوتیایا (*Egyptiaca*) به معنی «مصریات»، تحقیقاتی بوده‌اند که به بررسی تاریخ و فرهنگ لیدیه و مصر اختصاص داشته‌اند. به همین قیاس، کتبی که یونانیان در باب ایران هخامنشی تألیف کرده بودند، عموماً به پرسیکا (*Persica*)، که می‌توان آن را به «ایرانیات» ترجمه کرد، معروفند. این کتاب‌ها در قرن چهارم قبل از میلاد بسیار شایع بوده‌اند و ریشه در تحقیقات قدیمی‌تری که در قرن پنجم قبل از میلاد انجام گرفته بودند دارند (Drews 1973: 20-44 و قس، Brown 1973: 13 و Georges 1994: 121 و 145). اما چون ایرانی هخامنشی امپراطوری بزرگ و نیرومندی در جوار دولت-شهرهای یونانی بوده است، کتب و رسالاتی که یونانیان درباره ایرانیان تألیف کرده‌اند بسیار بیش از مطالبی است که درباره دیگر ملل نوشته‌اند.

به همین خاطر، نوع ادبی پرسیکا مخصوصاً در قرن چهارم و پنجم قبل از میلاد، یعنی در عصر سیادت شاهنشاهی هخامنشی گسترش یافت. محتوای این کتب اساساً با آنچه که در تاریخ هرودوت یافت می‌شود متفاوت بود. تمام مؤلفانی که *ایرانیات* تألیف کردند با هخامنشیان هم‌عصر بودند و حتی اکثر آنها در مناطق یونانی‌نشین زاده شده بودند و زندگی می‌کردند که به نحوی تحت سیطره هخامنشیان به سر می‌بردند. یعنی یا رسماً خراجگزار هخامنشیان بودند یا بعد از مدتی استقلال، دوباره فتح شده و به دست ایرانیان افتاده بودند. بنابراین، نقطه نظر و رویکرد این مورخین نسبت به تاریخ و فرهنگ ایران هخامنشی، با آنچه که در میان یونانیانی که مستقل از هخامنشیان می‌زیستند شایع بود، فرق می‌کرد. این‌ها تاریخ و فرهنگ ایران را از یک دیدگاه دوجانبه روایت می‌کردند. یعنی دیدگاهی اجنبی (به سبب یونانی بودن نویسنده)، اما در عین حال داخلی (به علت سکونت نویسندگان در مناطق یونانی‌نشین امپراطوری هخامنشی). علاوه بر این، روایات این مورخان، بر عکس روایت هرودوت و امثال او، صرفاً بر جنگ‌های ایران و یونان از نظرگاه یونانیان متمرکز نبود، بلکه با روایت ایرانی وقایع که از ایرانیان نزدیک به خودشان شنیده بودند نیز آمیختگی داشت. به عبارت دیگر، این‌ها در نوشته‌های خودشان یک دیدگاه و تعبیر ایرانی از وقایع تاریخی را نیز در عرض روایت یونانی

منتقل می‌کردند و در قیاس با روایت هرودوت و امثاله، گزارش ایشان روایتی نسبتاً «ایران‌محور» از تاریخ هخامنشی به شمار می‌آید. این روایت برخی داستان‌ها و معتقدات ایرانی را نیز شامل بود. به طور کلی می‌توان گفت که یونانیان ساکن آسیای صغیر، به علت مجاورت با امپراطوری مقتدر هخامنشی و تماس مداوم با ایرانیان در تألیف «ایرانیات» کوشاتر از دیگران بودند و آثارشان برخی تندروی‌های خصمانه تألیفات یونانیان ساکن اروپا را تعدیل می‌کند.

سه تن از مؤلفان «ایرانیات»، یعنی دیونیسیوس میلئوسی، خارون، و هلانیکوس^۱ در قرن پنجم پیش از میلاد، یعنی قبل از تألیف تاریخ هرودوت، و سه تن دیگر، کتسیاس، دینون، و هراکلیدیس^۲، در قرن چهارم قبل از میلاد، پس از تألیف آن تاریخ‌نامه، زندگی می‌کردند. اما متأسفانه از آثار ایشان تنها قطعات پراکنده‌ای که در نوشته‌های دیگران نقل شده باقی مانده است. به عبارت دیگر، از کتسیاس ۹۰ قطعه، از دینون ۳۵ قطعه، و از هراکلیدیس ۸ قطعه پراکنده در دست است. اما در این که اثر کتسیاس در میانه تمام «ایرانیات» از وجهه خاصی برخوردار بوده چندان تردیدی نیست زیرا ۵۰ منبع گوناگون یا از کتاب او مطالبی نقل می‌کنند و یا از آن نام می‌برند در حالی که اثر دینون فقط در ۱۵ منبع و اثر هراکلیدیس در ۳ منبع ذکر شده‌اند (Lenfant 2014: 198-199). آثار هر سه این مؤلفان بر شاهنشاهی هخامنشی، به مثابه یک نظام سیاسی متمرکزند و کاری به قومیت‌های مختلفی که اجزای این شاهنشاهی را تشکیل می‌داده‌اند ندارند. به عبارت دیگر، «ایرانیات»‌هایی که ایشان تألیف کرده‌اند تصویری کلی از امپراطوری هخامنشی است، نه گزارشی از اقوام و السنه و ادیانی که در آن امپراطوری موجود بوده‌اند (Lenfant 2014: 201, 205).

گویا دیونیسیوس میلئوسی (Dionysius Miletus) اولین کسی است که پرسیکائی تألیف کرد. ظاهراً این شخص در حدود سالهای ۴۴۲ الی ۴۳۸ فعالیت می‌کرده، و به غیر از پرسیکا، تألیف دیگری با عنوان وقایع پس از داریوش نیز داشته است. هرودی این تألیفات در پنج کتاب تدوین شده بوده و پرسیکای او ظاهراً تاریخ هخامنشیان از پادشاهی کورش (یا شاید از سلطنت کمبوجیه) الی آخر فرمان‌فرمائی داریوش کبیر را در بر می‌گرفته است. کتاب دیگرش، چنان‌که از عنوانش بر می‌آید، به بیان وقایع بعد از مرگ داریوش کبیر اختصاص داشته است. هرودی این کتاب‌ها از دست رفته‌اند. اما پرسیکای او، به قول یکی از محققین تاریخ‌نگاری یونانی، ظاهراً رساله‌ای قوم‌شناختی (ethnographic) بوده است و جنبه تاریخ‌نگاری صرف نداشته (Brown 1973: 13). بعد از دیونیسیوس، خارون هم پرسیکائی نوشت که گویا آن را در اواخر قرن پنجم قبل از میلاد، یعنی پیش از تألیف تاریخ هرودوت، به سر بُرد. چنان‌که از گزارشات مورّخینی که از اثر او یاد کرده‌اند بر می‌آید، اثر او تألیفی موجز و فقط شامل دو بخش

Lampsacus

1. Charon of Lampsacus, Hellenicus of Lesbos.

2. Ctesia of Cnidus, Dinon (of Colophon?), Heracleides of Cumae.

که به روایت جنگ‌های ایران و یونان و نیز تاریخ امپراطوری هخامنشی اختصاص داشته، بوده است. سومین پرسیکائی که از آن خبر داریم، اثر هلانیکوس است که تاریخ آشور و بابل را نیز شامل می‌شده. هلانیکوس از معاصرین هرودوت بوده که تاریخ حیاتش را به احتمال میان سالهای ۴۸۰ الی ۴۰۷ یا ۴۰۶ قبل از میلاد قرار داده‌اند. این شخص در یکی از بلادی که در دست هخامنشیان بوده می‌زیسته است و کتاب خودش را قبل از تألیف تاریخ هرودوت تصنیف کرده بوده است.

و اما بعد از کتسیاس، در قرن چهارم قبل از میلاد، دو نویسنده یونانی با اسامی دینون و هراکلیدیس به تألیف «ایرانیات» پرداختند. ازین دو، دینون کتاب خودش را بر اساس کتاب کتسیاس و به تقلید از کتاب او ساخته بوده. و اما هراکلیدیس اهل یکی از بلادی بود که ابتدا در تصرف هخامنشیان بود، اما پس از مدتی استقلال، دوباره به دست ایشان افتاد. بنابراین تماس او با ایرانیان نسبتاً گسترده بوده و آنچه که در کتابش آورده بوده، اگر گزارشات و نقل قول‌هایی که از آن شده صحیح داشته باشد، با مطالبی که در الواح گلی مربوط به دیوان هخامنشیان آمده است می‌خواند (Lenfant 2007: 200-202, 206-208).

آنچه که از حیات کتسیاس می‌دانیم، نه بسیار دقیق است و نه دست اول. همه اطلاعات ما در منابعی موجود است که یا به اختصار نامی از او و کتابش برده‌اند، و یا اگر تفصیلی دارند، زمان مدیدی بعد از حیات او نوشته شده‌اند. خلاصه آنچه در باب او می‌دانیم این است که کتسیاس فرزند کتسیارخوس یا کتسیوخوس^۱، پزشکی بود که در حدود سال ۴۴۱ قبل از میلاد، در یکی از مناطق یونانی‌نشین آسیای صغیر، در خانواده‌ای که به حرفه طبابت معروف بودند متولد شد. محل تولد او کنیدوس نام داشت که دیگر موجود نیست، اما در نزدیکی شهر «داتچا» در ترکیه امروزی واقع می‌شده است. از برخی اشارات در نقل قول‌هایی که از پرسیکائی او باقی مانده، معلوم می‌شود که در حوادث مربوط به شورش کوروش صغیر (۴۲۴-۴۰۱)، فرزند داریوش دوم هخامنشی، که بر علیه برادرش اردشیر دوم (حک. ۴۰۵-۳۵۹ ق.م) شورید و در آن شورش کشته شد، حضور داشته است. بر اساس همین اشارات جسته و گریخته، می‌توان دانست که در سال ۳۹۳ یا ۳۹۲ ق.م. زنده و فعال بوده. تاریخ دقیق و علت آمدن او به ایران معلوم نیست. برخی او را از اسیران یونانی که بعد از اسارت در خدمت اردشیر دوم هخامنشی وارد شدند می‌دانند و برخی دیگر معتقدند که کتسیاس در سال ۴۰۵ ق.م. به دعوت اردشیر به ایران آمد تا در سمت پزشک دربار انجام وظیفه کند. ظاهراً این شخص مدتی قبل از جنگ میان اردشیر و کوروش صغیر در سال ۴۰۱ ق.م. در ایران حضور داشته و گویا اردشیر دوم را که در این کارزار زخمی شده بوده معالجه کرده بوده است. مدت اقامت او را در دربار هخامنشی هفده سال نوشته‌اند، و اگر این قضیه صحیح داشته باشد، تاریخ ورود او را در خدمت دربار

1. Ctesiarachus, Ctesiochus.

هخامنشی باید در حدود سالهای ۴۱۴ یا ۴۱۵ ق.م. قرار داد زیرا متن پرسیکای او تا سال ۳۹۸ ق.م. را بیشتر شامل نمی شود. به عبارت دیگر، اگر وقایع سال ۳۹۸ ق.م. را مقارن با ترک خدمت هفده ساله او در دربار هخامنشی فرض کنیم، تاریخ ورودش در دستگاه هخامنشیان به ۴۱۴ یا ۴۱۵ قبل از میلاد، یعنی در حکومت داریوش دوم (۴۲۴-۴۰۵ ق.م.) خواهد افتاد. اما یکی از محققانی که درباره کتسیاس تحقیق جامعی دارد معتقد است که کتسیاس در حدود سال ۴۱۳ ق.م. در جنگ به اسارت ایرانیان در آمده و با مقام پزشک وارد دستگاه هخامنشیان شده بوده است (Stronk 2004-2005: 102-104). اگر این حدس صحیح باشد، دوران خدمت هفده ساله کتسیاس را در دربار هخامنشیان باید میان سال های ۴۱۳ الی ۳۹۷ ق.م. قرار داد و این با آنچه که برخی منابع قدیمی از قبیل دیودوروس سیسیلی (Diodorus Siculus قرن اول قبل از میلاد) در باب او گفته اند بهتر می خواند (Llewellyn-Jones and Robson 2010: 14). البته کتسیاس به غیر از پرسیکا تألیفات دیگری هم داشته که هیچ کدام باقی نمانده اما منقولاتی از آنها در کتب نویسندگان بعد از او ذکر شده است. اهم این ها عبارتند از کتابی درباره هند، با عنوان *هندیات (Indica)*، که اثری جغرافیائی است. ذکر پرسیکا و *هندیات* کتسیاس در آثار گزنفون (Xenophon 430-355/354 ق.م.)، ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ ق.م.)، استرابون (۶۴ ق.م. - ۲۴ میلادی)، پلوتارخ (۴۹- بعد از ۱۱۹ میلادی)، آثانیوس (در حدود ۲۰۰ میلادی)، کلاودیوس آلیانوس (۷۰/۱۶۵-۵/۲۳۰ میلادی)، و دیگر مؤلفان رومی و یونانی هم آمده است. کتاب دیگر او به نام: *در باب خراج های آسیا (Peri tōn kata tēn Asian phorōn)* گویا شامل فهرست خراج هائی بوده که از نواحی مختلف آسیا به دربار هخامنشی فرستاده می شده است. دو اثر دیگر هم در مورد کوهستان ها و رودخانه های شاهنشاهی هخامنشی به کتسیاس نسبت داده شده که در انتساب آنها به او تردید وجود دارد (Llewellyn-Jones and Robson 2010: 17-18).

در هر حال، شکی نیست که کتسیاس در طول اقامت هفده ساله اش در دربار و نزدیکیش با اعضای خاندان سلطنتی و اشراف ایرانی، اطلاعات مهم و دست اولی از اوضاع و احوال هخامنشیان داشته و حتی اگر در نوشته هایش برخی اغراقات یا مطالب غیر واقعی هم موجود باشد، نمی توان گزارشات او را نادیده گرفت یا غیر قابل استناد شمرد.^۱ به هر حال، در حدود سال های ۳۹۷-۳۹۹ کتسیاس دربار را ترک می کند و با این که مدتی به خدمات دیپلماتیک برای دربار هخامنشی اشتغال داشته است، به اقرب احتمالات در سال های ۳۹۲ یا ۳۹۳ قبل از میلاد کاملاً از کار عقب کشیده و کتاب پرسیکا را در همان حدود به پایان برده بوده است (Stronk 2010: 11, cf. Llewellyn-Jones and Robson 2010: 17).

۱. در باب حیات کتسیاس و ارزش آنچه که از کتاب او باقی مانده تحقیقات خوبی در دست است. اهم آنها عبارتند از: Brown 1978; Lenfant 2007, 2014; Llewellyn-Jones and Robson 2010; Stronk 2010.

بوده و

شده بوده

اثر او ظاهراً مفصل‌ترین پرسیکای موجود بوده و در ۲۳ کتاب تدوین شده بوده است. تفصیل کتاب او از مقایسه آن با تألیفات دیگران معلوم می‌شود. مثلاً پرسیکای هلانیکوس در ۲ کتاب و تاریخ هرودوت در ۹ کتاب مرتب شده بوده‌اند.^۱ از منقولات موجود از پرسیکا می‌دانیم که روایت او با ذکر سیادت آشوریان و مآدها شروع و به حوادث عصر هخامنشی از زمان کورش کبیر تا سال ششم سلطنت اردشیر دوم ختم می‌شده و در عین حال، شامل بسیاری روایات افسانه‌ای عصر مآدها و آشوریان نیز بوده است.^۲ با این حال، چون بیشتر اثر او، یعنی کتابهای هفتم الی بیست و سوم به شرح رویدادهای عصر هخامنشی منحصر بوده است، اطلاق نام پرسیکا بر اثر او بلامانع به نظر می‌رسد.

پرسیکای کتسیاس از شهرت و محبوبیت بسیاری برخوردار بوده زیرا بیش از پنجاه نویسنده قدیمی، از گزنفون (۴۳۱-۳۵۴ ق. م.) به بعد از آن یاد می‌کنند و قریب هزار سال از منابع مهم مورخین یونانی و رومی محسوب می‌شده است. علت محبوبیت این اثر در میان مورخان باستان این بوده که کتسیاس صریحاً ادعا می‌کند که اطلاعات مربوط به تاریخ ایران، و مخصوصاً فهرست پادشاهانی را که بر امپراطوری ماد حکومت کردند از دواوین ایرانیان، یا به قول خودش (Βασιλικὴ διφθέρα) به دست آورده است (Diodorus II: 32-34). ظاهراً کتاب کتسیاس تا قرن پانزدهم میلادی وجود داشته اما در این قرن، پس از فتح قسطنطنیه کم‌کم از دور خارج می‌شود و شاید به علت این که کتاب مفصلی بوده و به ندرت استنساخ می‌شده، متن آن به تدریج از دست می‌رود (Llwellyn-Jones and Robson 2010: 2, 45). اهمیت اثر کتسیاس برای تحقیقات مربوط به حماسه ملی ایران در این است که ایران‌شناسان از قدیم‌الایام برای اثبات وجود یک حماسه باستانی در ایران، به محتوای پرسیکای او استناد کرده‌اند و ما بعداً این مطلب را به شرح بیشتری بیان خواهیم داشت. اما ابتدا باید آنچه را که در باره محتوی و ساختار پرسیکای کتسیاس در دست داریم، به خلاصه بیان کنیم.

چنان‌که گفتیم، از این کتاب فقط قطعات و خلاصه‌هایی در آثار دیگران باقی مانده است. فقط یک قطعه از این نقل قول‌ها هست که ظاهراً به صورت دقیقی نقل شده، و می‌توان آن را عین عبارت کتسیاس به شمار آورد (Stronk 2010: 2-3, 168-71). بقیه مطالبی که از این کتاب نقل شده، اکثراً نقل قول‌های به مضمون هستند. مثلاً گزنفون (۴۳۰-۴/۳۵۵ ق. م.) در باب جنگ کورش صغیر و برادرش وزخمی شدن اردشیر و کشته شدن کورش و تلفات جنگجویانی که در هر دو سپاه خدمت می‌کردند، از قول کتسیاس مطالبی نقل می‌کند (Xe-

۱. با این که هرودوت را نمی‌توان مشخصاً از جمله «ایرانیات» نویسان یونانی به شمار آورد، اما به علت تفصیلی که در باب ایرانیان در تاریخ خودش آورده است، اثر او، با این که از دیدگاهی کاملاً یونانی محور نوشته شده است، بر برخی از کتب «ایرانیات» بعد از هرودوت تأثیر نهاده و حتی برخی را تحت الشعاع روایت خود قرار داده است (Lenfant 2014: 206, 208).

۲. علت ذکر شاهان آشور و ماد در پرسیکاها این بوده که حکومت هخامنشی، به دلایلی که اینجا محل ورود در آنها نیست، ادامه و تداوم نظام حکومتی امپراطوری‌های قبل از خودش محسوب می‌شده است.

26-29 (nophon 1992: I. viii). برخی دیگر از منابع، خلاصه‌ای از محتویات پرسیکا به دست داده‌اند. یکی از مفصل‌ترین این‌ها خلاصه‌ای از کتابهای ۱ الی ۶ پرسیکا است که دیودوروس سیسیلی (قرن اول ق. م.) نقل کرده اما منقولات او با مطالبی که از دیگران آورده آمیختگی دارد و معلوم نیست کدام مطلب از کتاب کتسیاس و کدام از منبع دیگری گرفته شده است. یکی از منابع مهم در باب پرسیکا، اسقف بیزانسی فوتیوس (Photius of Constantinople) است که در سال ۸۹۳ میلادی، مقارن با ۲۷۹ هجری درگذشت. فوتیوس در فهرستی که از کتب مفید باستانی به دست داده، خلاصه‌ای از کتابهای ۷ الی ۲۳ پرسیکا را آورده است. چون دیودوروس خلاصه کتب ۱ تا ۶ و فوتیوس خلاصه کتابهای ۷ تا ۲۳، پرسیکا را به دست داده‌اند، متخصصین حدس می‌زنند که ممکن است اثر کتسیاس در همان قرون آغازین عصر مسیحیت به دوتدوین تقسیم شده بوده باشد که ازین دویکی کتابهای ۱-۶ و دیگری کتب ۷-۲۳ متن اصلی را در بر می‌گرفته است. در هر حال، شکی نیست که هم دیودوروس و هم فوتیوس بسیاری از مطالب پرسیکا را در تلخیصات خودشان حذف کرده، و فقط آنچه را که خود می‌خواسته‌اند منتقل کرده‌اند. کتسیاس به غیر از پرسیکا کتاب دیگری هم درباره هند نوشته بوده که به ایندیکا (Indica) یا هندیات معروف است.

قطعات پراکنده پرسیکا و ۸۵۵ قطعه دیگر از آثار از دست رفته مورخین باستانی یونان، اوّل بار توسط فلیکس یاکوبی (Felix Jacoby ۱۸۷۶-۱۹۵۹) در مجموعه‌ای که با عنوان *Fragmente der griechischen Historiker* (معروف است، میان سالهای ۱۹۲۳ و ۱۹۵۹ منتشر شد. هفتاد و چهار قطعه مربوط به کتسیاس و اثر او در مجموعه یاکوبی موجود است.^۱ بعد از یاکوبی، مورخ اطریشی فریدریش ویلهلم کونینگ (Friedrich W. König 1897-1972) پرسیکا را با افزودن برخی قطعاتی که در اثر یاکوبی نیامده بودند، منتشر کرد. آخرین و جامع‌ترین روایت قطعات باقی‌مانده از آثار کتسیاس مجموعه‌ای است که به همت دومینیک لانفان، از اساتید دانشگاه استراسبورگ فرانسه فراهم آمده است (Lenfant 2004). اثر لانفان فعلاً معتبرترین روایت نوشته‌های کتسیاس و اشارات مربوط به او در آثار دیگران است زیرا شامل قطعاتی است که در مجموعه‌های قبلی وجود ندارند. یکی از این‌ها قطعه‌ای پانزده صفحه‌ای است که در نوشته‌های مورخ و فیلسوف یونانی، نیکولاس دمشق (Nicolas of Damascus c. 64 BC-c. 4 AD)، که دانشمندان مسلمان از او با نام «نقولا الدمشقی» یاد می‌کنند، کشف شده است (Llewellyn-Jones and Robson 2010: 17-22).

۱. اثر یاکوبی بر آنچه که ویلهلم لودویگ مولر (Wilhelm Ludwig Müller 1813-1894) با عنوان *Fragmenta Historicorum Graecorum* در سالهای ۱۸۴۱ الی ۱۸۷۰ منتشر کرده بود، استوار است.

ارزیابی پرسیکا و انتقادات بر آن

برخی محققین اثر کتسیاس را نمونه‌ای از انحطاط تاریخ‌نگاری یونانی در قرن چهارم قبل از میلاد به شمار می‌آورند زیرا این کتاب برخلاف تاریخ هرودوت یا توسیدید (-460 Thusidides 400 BC) که بیشتر به نقل حوادث سیاسی و نظامی منحصر است، هم با اختلافات و دسایس درباری سروکار دارد و هم شامل برخی داستان‌های قدیم ایران است. احتمال روایت او بر داستان‌ها و افسانه‌های مربوط به شاهان باستانی که در میان ایرانیان عصر او شایع بوده‌اند، باعث شده که مورخین امروزی کتسیاس را (مخصوصاً در قیاس با هرودوت و مورخینی از نوع هرودوت) افسانه‌پرداز و دروغ‌گو بخوانند. اما به طور کلی، چون فقط قطعاتی از تاریخ کتسیاس در نقل قول‌های مؤلفان دیگر، به دست ما رسیده است، بر اساس این نقل قول‌ها که در دقت و صحتشان اطمینانی وجود ندارد، نمی‌شود بر کتسیاس تاخت و او را یک مورخ غیرقابل اطمینان به شمار آورد (Lenfant 2014: 197-98). زیرا برخلاف هرودوت که بیان تاریخ ایرانیان و دیگر اقوام را فی الواقع به منظور بیان تاریخ جنگ‌های ایران و یونان و سرگذشت قوم یونانی به کار می‌گرفته، کتسیاس راوی گزارشاتی بوده که از خود ایرانیان در مورد تاریخ خودشان در دربار هخامنشی شنیده بوده. طبعاً آنچه که اشراف ایران در باب تاریخ قومی خودشان یا روابط کشورشان با یونانیان به او می‌گفته‌اند با داستان‌های ملی و تاریخ افسانه‌ای ایران آمیخته بوده است. از این گذشته، حتی اگر کتسیاس سلیقه و ذهنیت خودش را هم در نقل مطلب دخالت داده باشد، نمی‌توان بر او ایرادی گرفت. در کدام جامعه باستانی گزارشات تاریخی به‌کلی از داستان و خرافه تهی است؟ با توجه به زمان فعالیت کتسیاس، چگونه می‌توان توقع داشت که روایت او از مطالب غیر واقعی خالی باشد؟ این مؤلف را نباید با معیارهای تاریخ‌نویسی مدرن ارزیابی کرد زیرا اگر آن معیارها را در قضاوت خود وارد کنیم، در باب هرودوت هم به قضاوتی منفی خواهیم رسید چرا که روایت او نیز از مطالب داستانی و خرافاتی خالی نیست (Lenfant 2007: 203-205).

در هر حال، نظر محققین نسبت به اعتبار اثر کتسیاس در طول زمان دستخوش تغییر شده است. تا حدود سال ۱۹۰۰ میلادی محققانی که در باب تاریخ‌نویسی در یونان باستان کار می‌کردند، منقولات کتسیاس را قابل اطمینان می‌دانستند. اما از اوایل قرن بیستم، این نظر تغییر کرد و دانشمندانی از قبیل یاکوبی و ادوارد میر (Eduard Meyer 1855-1930) او را به دروغ‌گوئی و داستان‌پردازی متهم کردند و ارزش تاریخی گزارشات باقی مانده از آثار او را کمابیش به هیچ شمردند. یکی از علل انتساب دروغ‌گوئی به کتسیاس، محتویات کتابی است که درباره هند تألیف کرده. این کتاب پراز مطالب افسانه‌ای و عجایب و غرایب هند است. اما غیر واقعی بودن آنچه که در این کتاب آمده شاهد دروغ‌گوئی کتسیاس یا جاعل بودن او نتواند بود زیرا محتوای کتابش نقل داستان‌هایی است که در مورد هند از ایرانیانی که به هند رفته بودند، یا از دریانوردانی که در آن حدود مسافرت کرده بوده‌اند شنیده بوده است (Lavers 2009).

28). البته می‌توان با معیارهای امروزی، کتسیاس را به زودباوری و ساده‌لوحی متهم کرد، اما باید توجه داشت که در قرون پنجم و چهارم قبل از میلاد، هند اقصی نقطه جهان مسکونی به شمار می‌آمده و آنجا را سرزمینی که پراز موجودات عجیب و غریب و شگفتی‌های گوناگون است می‌دانسته‌اند. به قول لاورس با این‌که محتوای *هندیات* کتسیاس در بعضی جاهای کتاب واهی است، مطالب او اکثراً نقل صادقانه داستانهایی است که در باب اقصی نقطه شرقی جهان مسکونی آن روزگار در ایران قرن پنجم قبل از میلاد رواج داشته است (Lavers 2009: 5, 28). بنابراین، کتسیاس مطالب شگفتی را که از ملاحان و دریانوردان و دیگرانی که در دربار هخامنشی و یا در جامعه ایران با او تماس داشته‌اند، شنیده و آن‌ها را بدون تصرف در کتاب *هندیات* خودش نقل کرده است. پس به صرف نقل مسموعات، بر او حرجی نیست. از این گذشته، چنان‌که لوئلین جونز و رابسون در یک مطالعه آماری در باب ارزیابی قدما از آثار کتسیاس نشان داده‌اند، از ۱۴ موردی که اندیشمندان یونان و روم، از قبیل ارسطو و استرابون و دیگران، در صحت قول کتسیاس شک کرده‌اند، ۱۱ مورد، یعنی ۷۸٫۵٪ ربطی به پرسیکا ندارد و منحصراً مربوط به محتویات کتاب *هندیات* او است (Llewellyn-Jones and Robson 2010: 32-34). اما حتی در *هندیات* هم در موضعی که در مورد آنچه که واقعاً در هند موجود است گزارش می‌دهد، و مثلاً فیل را توصیف می‌کند، گزارشاتش دقیق است (Lavers 2009: 34 h. 90; Bigwood 1993: 6). به نقل از (Llewellyn-Jones 2010: 34 h. 90). به نظر نگارنده، ارزیابی منفی محتویات کتاب *هندیات* او بر کتاب ایرانیاتش هم تعمیم داده شده است و بدون توجه به زمینه مطلب و واقعیات تاریخی و اجتماعی زمان حیات او، پرسیکای او را نیز به ناحق، انبانی از دروغ و جعلیات خوانده‌اند.

ارزیابی منفی آنچه که از کتسیاس نقل شده در سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲ شمسی) با انتشار کتاب مهم گزارشات یونانی از تاریخ مشرق زمین (*Greek Accounts of Eastern History*)، اثر استاد آمریکائی، رابرت دروز (Robert Drews) به اوج رسید. به زعم دروز، در قیاس با هرودوت و برخی دیگر از مورخین باستان، اصلاً نمی‌توان کتسیاس را «مورخ» به معنای اخص کلمه دانست و آنچه که از او نقل شده، نه تاریخ، بلکه خیال‌پردازی به شمار می‌رود (Drews 1973: 103-117). برخی دیگر از متخصصان نوشتند که کتسیاس به شایعه‌پردازی بیش از نقل واقعیات دربار ایران هخامنشی علاقه داشته است (Momigliano 1975: 134). اما چون منابع مربوط به تاریخ هخامنشیان نسبتاً انگشت‌شمارند، به قول کارتوین، با این‌که کتسیاس «منبع خوبی نیست، اما چون در اکثر موارد منبع دیگری در اختیار نداریم، ناچاراً [کتسیاس] در تحقیقاتمان حائز اهمیت است» (به نقل از Llewellyn-Jones and Robson 2010: 28 n. 77). بنابراین از اواخر دهه نودم قرن بیستم میلادی تحوّل در قضاوت‌های منفی نسبت به گزارشات کتسیاس

۱. برای خلاصه مفید و مختصری از آرای منتقدین کتسیاس نگاه کنید به (Llewellyn-Jones and Robson 2010: 18-27).

پدید آمد که هنوز هم ادامه دارد. این تحوّل کمابیش به تبریّه کتسیاس منجر شده است و با این که گزارشات او واقعاً از ذکر مفصل دسایس درباری وزد و بندهای حرم هخامنشیان خالی نیست، اکثر متخصصان آنها را معلول این واقعیت می‌دانند که کتسیاس در مقام پزشک دربار، با جزئیات این زد و بندها و دسایس آشنائی داشته و جا دارد که گزارشات او را چون روزنه‌ای به درون حرم هخامنشیان به شمار آورد و آنها را برای نیل به فهم بهتری از تحرّکات داخلی دربار هخامنشی به کار گرفت (Stevenson 1997: 80-81; Lenfant 2004: cxv-cxxvii).

(cxxxiii; Lenfant 2007: 205)

Stevenson, R.B. (1997) *Persica: Greek Writing*

About Persia in the Fourth Century B.C. (Edinburgh: Scottish Academic Press)

روایات یونانی و داستانهای حماسی ایرانی:

برخلاف آنچه که یاکوبی و دروز و برخی دیگر از محققان ادعا می‌کنند، فوتیوس (Photius 810/820-893) می‌نویسد که کتسیاس مدّعی است که آنچه که نقل می‌کند یا از مشاهدات خودش است و یا مطالبی است که از ایرانیان شنیده است (Photius 1920: 92). بنابراین، صرف نظر از این که آیا آنچه می‌گویند کتسیاس نوشته بوده دقیق است یا نه، آنچه که مسلم است این است که روایت او بیان مطالبی است که ایرانیان آن زمان در باب گذشته و تاریخ خودشان قبول داشته‌اند و آن را سنت قومی خودشان می‌پنداشته‌اند (Llewellyn-Jones 53 and Robson 2010). مسلم است که یونانیان از وجود یک سنت پهلوانی ایرانی در عصر هخامنشی مطلع بوده‌اند زیرا هرودوت در حدود ۴۴۰ قبل از میلاد می‌نویسد که هنگام مراسم قربانی، مغان روایات اساطیری ایرانی را روایت می‌کرده‌اند (Herodotus I: 132) و اضافه می‌کند که به غیر از روایتی که در کتابش نقل کرده، از سه روایت دیگر در باره زندگی کورش مطلع است (Herodotus I: 95). به جز هرودوت، گزنوفون هم که از اصحاب کورش صغیر بوده، و میان سالهای ۴۳۰ و ۳۵۵ قبل از میلاد می‌زیسته، می‌نویسد که ایرانیان در مورد کورش کبیر داستان‌ها و سرودهایی داشته‌اند که در زمان اقامت گزنفون در ایران، بر سر زبانها بوده است (Xenophon 1914: i. 4-5). پس گزنفون هم که مانند کتسیاس مدّتی در خدمت ایرانیان بوده است، از روایات شفاهی که در باب شاهان و پهلوانان در میان ایرانیان شایع بوده، تأثیر پذیرفته و در گزارشات خودش نه تنها از آثار کتسیاس و هرودوت و آنتیستنس (Antisthenes c. 446 BC) بلکه از آنچه که از آشنایان ایرانی خودش شنیده بوده، مطالبی نقل کرده است (Tamiolaki 2017: 174). نقل آنچه که ایرانیان در باره گذشته تاریخی و داستانی خودشان می‌دانسته‌اند، در آثار نویسندگان یونان و روم دامنه درازی دارد و از قرون قبل از میلاد به سده‌های بعد از میلاد می‌کشد. مثلاً استرابون (در حدود ۶۴ ق. م - ۲۵ میلادی) می‌نویسد که داستانهای اساطیری در باب خدایان و پهلوانان ایران باستان بخشی از تعلیمات کودکان ایرانی را تشکیل

۱. در باب گزنفون و کورش نامه او نگاه کنید به (Gera 1993).

می دهد (Strabo XV: 3: 18). می دانیم که اثر کتسیاس، که به تصریح خودش براسناد رسمی موجود در دواوین هخامنشی متکی بوده، شامل داستان های عشقی و حماسی نیز بوده است (Brown 1973: 84-86). قریب هزار سال پس از کتسیاس، مورخ بیزانسی، آگاثیاس (۵۳۶ یا ۵۳۷ - ۵۸۰ میلادی) نیز مانند کتسیاس از یک مجموعه سلطنتی مشتمل بر تواریخ و سنن ایرانیان یاد می کند که مترجمی به نام سرگیوس از دواوین ایرانیان برایش فراهم کرده بوده است (Agathias IV: 30, pp. 133-34).^۱ از ایران شناسان، هم آرتور کریستنسن (۱۸۷۵-۱۹۴۵) و هم آنجلوماریا پیتزاگالی (Angelo Maria Pizzagalli 1883-1941) معتقد بودند که این منابع دیوانی درباری که کتسیاس و آگاثیاس از آنها استفاده کرده اند، از نظر نام و محتوا، صور اولیه یا قدیمی تریک روایت قومی تاریخی-حماسی چون شاهنامه به شمار می روند (Christensen 1936: 116-22; Pizzagalli 1942: 33-4). بنابراین، تداوم یک سنت تاریخی-داستانی ایرانی از عصر هخامنشی تا دوران ساسانیان مسلم، و وجود یک صورت مدون از این روایات، غیر قابل انکار است. نگارنده قول پرفسور آملی کورت (Améli Kuhrt 1944-2023)، از متخصصین نامدار تاریخ هخامنشیان و خاورمیانه باستان را می پسندد که نوشته است که امروزه اغلب محققان اثر کتسیاس را مجموعه ای از سنن روایی ای که دیدگاه ایرانیان ۴۰۰ قبل از میلاد را نسبت به تاریخ قومی خودشان نشان می دهد به شمار می آورند (Kuhrt 2010: 8).

علت اصلی متهم کردن کتسیاس به دروغ گویی این است که فقط یکی از پادشاهان مذکور در فهرستی که او در پرسیکا از سلاطین امپراطوری ماد به دست داده در منابع دیگر هم ذکر شده. یعنی فقط یکی از پادشاهان فهرست او را می توان با اطمینان پادشاهی تاریخی به شمار آورد. براین اساس، منتقدین کتسیاس به کلی منکر صحت ادعای او در باب اخذ اطلاعاتش از دواوین ایرانیان شده و گزارش او را از جعلیات خودش محسوب می دارند. این ها معتقدند که هدف کتسیاس از این ادعا این بوده که در مقابل تاریخ هرودوت برای گزارش خودش کسب اعتبار کند (Drews 1973: 107, 111, 198 n.66; Momigliano 1977: 27). در مقابل، برخی دیگر از محققان بر این اند که اولاً کتسیاس به منابعی دسترسی داشته که در زمان خودش شایع بوده اند اما به تدریج از بین رفته و به دست ما نرسیده اند. بنابراین، صرف عدم ذکر شاهانی که در فهرست او آمده اند در دیگر منابع، دلیل لازم و کافی بر اثبات دروغ گوئی یا جاعل بودن او نیست. ثانیاً روایت کتسیاس به صورتی بسیار ناقص به دست ما رسیده است و به همین خاطر محققانی که گزارش او را در قیاس با تاریخ هرودوت دروغ یا ناقص محسوب می دارند، به این نکته توجه کافی ندارند که متن کامل تاریخ هرودوت باقی مانده، در حالیکه آنچه از کتسیاس در دست است، نقل قول های شکسته بسته ای است که دیگران از کتاب او در آثار خودشان آورده اند و معلوم نیست که این نقل قول ها تا چه اندازه به اصل سخن کتسیاس شباهت دارند زیرا آن اصل در دست ما نیست. بنابراین، اگر متن بدون واسطه ای از گزارش او در دست بود،

۱. در مورد گزارش آگاثیاس نگاه کنید به (شهبازی ۱۳۷۶: ۵۷۹-۵۸۶).

چه بسا که روایت او قابل قبول تر از این که هست می نمود. ثالثاً، برخلاف هرودوت و دیگر منابع یونانی که تاریخ روابط ایران و یونان را از دیدگاه یونانیان روایت کرده اند، کتسیاس که مدتها در دربار ایران زندگی می کرده، این تاریخ را از دیدگاهی ایرانی نوشته است و علت این که گزارش او در جزئیات با آنچه که هرودوت و دیگران روایت کرده اند، اختلاف دارد، همین اختلاف دیدگاه است. پس این اختلاف را نمی توان دلیل بی اعتباری گزارش او دانست (Brown 1973: 6-85). اوسوین موری (Oswyn Murry) از مدرّسان دانشگاه آکسفورد و از شاگردان مورّخ نامدار ایتالیائی، آرنالدو مومیلیانو (Arnaldo Momigliano 1908-1987)، برخلاف رأی استادش، بر این است که پرسیکا فی الواقع تاریخ ایرانیان است اما نه یک تاریخ واقعی، بلکه تاریخی که اشراف ایران هخامنشی آن را باور داشته اند و کتسیاس آن را از ایشان شنیده و نقل کرده است (Murray 2001: 42).

چنان که گفتیم، اخیراً یک تغییری در ارزیابی اطلاعاتی که از کتسیاس نقل شده، پدید آمده است و بسیاری از فضلائى که در باب تاریخ ایران و یونان باستان تحقیق می کنند، دیگر کتسیاس را دروغ گو و جاعل نمی خوانند، بلکه معتقدند که او ناقل اطلاعاتی است که ریشه در سنن داستانی ایران باستان دارند و گزارشاتش را جعل نکرده بلکه از ایرانیان نقل می کرده است (Murray 2001: 42; Gera 1993: 22). تعداد کسانی که معتقدند که کتسیاس جاعل نبوده بلکه ناقل مطالبی بوده که از ایرانیان درباره شنیده بوده، روبه افزایش دارد (Llewellyn-Jones and Robson 2010: 53; Gera 1993: 15). سیزده سالی پیش از این تغییر نظر نسبت به کتسیاس، در سال ۱۹۸۴ میلادی (۱۳۶۲ شمسی) نگارنده در پایان نامه دکتری خود، مطلب را از زاویه فولکلور و داستانهای فولکلوریک بررسی کرده آرای دروز و مومیلیانو را در مّهم کردن کتسیاس به دروغ گوئی، به دلایل فولکلوریک رد کرده بود. استدلال نگارنده نیز این بود که علت عدم ذکر بیشتر شاهانی که به گزارش کتسیاس بر ماد فرمان رانند در دیگر منابع تاریخی، این است که این شاهان حکم رانان تاریخی نبوده اند بلکه از پادشاهان داستانی سنن حماسی ایران باستان محسوب می شده اند. به عبارت دیگر، کتسیاس به علت این که هفده سال در دربار ایران می زیسته، در کتاب خودش نه فقط تاریخ، بلکه سنن حماسی و داستانی ایرانیان را که در قرن پنجم قبل از میلاد یک «تاریخ قومی» محسوب می شده، نیز منتقل کرده است. بنابر این نمی توان او را چنان که برخی از محققین ادبیات یونانی ادعا می کنند، دروغ گو و جاعل پنداشت (Omidasalar 1984: 39-41). فهرست شاهانی که کتسیاس در کتابش آورده فهرستی است که از ایرانیانی که به سنن مکتوب حماسی خودشان دسترسی داشته اند شنیده بوده و آن ایرانیان این شاهان را واقعی و تاریخی می پنداشته اند. البته این قضیه چندان عجیب و غیرمنتظره هم نیست زیرا حتی امروز هم هستند ایرانیانی که شاهان داستانی شاهنامه را ملوک واقعی ای تصوّر می کنند که در قدیم الایام بر ایران حکومت داشته اند. جرا (Gera) معتقد است که حتی گزنفون در تألیف کورش نامه (Cyropaedia)، از روایات داستانی شایع در باب

کوروش کبیر، یا از نوعی حماسه ایرانی متأثر بوده است و با این که مومیلیانو و دروز در وجود این روایات شک کرده اند (Momigliano 1977: 27; Drews 1973: 107)، تردید ایشان قابل قبول نیست و می پرسد، چگونه ممکن است در وجود روایات داستانی حماسی در میان ایرانیان عصر هخامنشی شک کرد و حال آنکه روایات داستانی مربوط به کوروش کبیر بر متون عبری و بابلی تأثیر نهاده است (Gera 1993: 15) و می افزاید، شواهد موجود حاکی از این است که نوعی حماسه ایرانی، من جمله داستانهای مربوط به کوروش، در زمانی که گزنفون کوروش نامه را تألیف می کرده، یعنی بیش از دو بیست سال بعد از زمان کوروش، در ایران شایع بوده و گزنفون هنگام اقامت در ایران برخی از آنها را شنیده بوده و بعداً در کتاب خود نقل کرده است (همان، صص ۱۵، ۲۲). سپس تر، خارس موتیلینی (Chares of Mytilene قرن چهارم قبل از میلاد)، از تاریخ نگاران دربار اسکندر مقدونی، می نویسد که داستان عشق زریادرس و اوداتیس در نیمه دوم قرن چهارم قبل از میلاد در میان ایرانیان و دیگر اقوام شرقی بسیار محبوب بوده، و حتی در آن زمان، به قول بویس، از افسانه های قدیمی مادی به شمار می رفته است (Boyce 1955: 470).

یک نکته دیگر که در آرای محققان تاریخ نگاری یونانی به اندازه کافی مورد توجه قرار نگرفته نیز شایان ذکر است. می دانیم که هخامنشیان وارثان سنت دیوانی امپراطوری های بزرگ قبل از خودشان بودند و در مورد ضبط گزارشات و اسناد مملکتی وسواس و دقت داشته اند. این توجه مخصوص ایشان به ضبط مدارک، از محتوای الواح سفالی استحکامات سلطنتی تخت جمشید که تقریباً ۸۰۰۰ قطعه آنها باقی مانده، به وضوح معلوم است. در این الواح مقدار مالیات، جیره غذایی که به کارگران داده می شده، مقدار آذوقه ای که به مسافران و مرکب های ایشان تعلق می گرفته، و حتی تعداد زنان کارگراهل ایونی که فرزند پسر داشتند و مقدار غله ای که این زنان به صورت جیره دریافت می کردند، ثبت شده است.^۱ یکی از بزرگترین متخصصین تاریخ آرشو و آرشو نگاری در قرن بیستم، یعنی ارنست پوزنر (Ernst Posner 1892-1980) معتقد است که وجود روزنامه های درباری در دیوان هخامنشی غیر قابل انکار است. این روزنامه های درباری هخامنشی، تداوم سنت وقایع نگاری دیوانی موجود در امپراطوری های بابلی و مصری و آشوری را نشان می دهد که از آن امپراطوری ها به هخامنشیان منتقل شده بوده است (Posner 2003: 125-26, cf. 119). آلبرت اولمستد (Albert T. Olmstead 1880-) (1945) نیز آنچه را که در تورات درباره فرمان کوروش کبیر به بازسازی معبد کلیمیان آمده، بازتابی از همین وقایع نگاری های درباری می داند (Ezra 5: 6-17; Olmstead 1948: 139-40). آرتور کریستنسن (۱۸۷۵-۱۹۴۵) بر این است که آن پوست نوشت های سلطنتی یا دواوین سلطنتی که در تورات، از آنها یاد شده است (Ezra 4. 15; Esther 2. 23, 6.1-2) و کتسیاس

۱. ترجمه انگلیسی این الواح در دست است. نگاه کنید به Hallock 1969، مخصوصاً صص ۲، ۵-۶، ۲۹، ۳۵، ۳۷-۳۸.

نیز مدعی است که برخی از اطلاعات خود را از آنها اخذ کرده، به شیوه آثار ادبی پرداخته شده بوده و مجموعه آنها نوعی از ادبیات داستانی محسوب می شده است. به گمان او محتوای سالنامه های هخامنشی فقط شامل وقایع سلطنت پادشاهان نبوده بلکه خاطره های تاریخی بسیار قدیم ایران غربی و مادی را نیز دربرداشته است و این مطالب، مانند *خد/ینامه* در ادوار بعد، بر پایه سنت های داستانی ایرانی بنا شده بوده (کریستنسن 1350: 90 = Christensen 1936: 117). به همین دلیل، وقتی که شاه ایران با بی خوابی درگیر بوده، دستور می دهد که برایش داستان بخوانند تا خوابش ببرد. بنابراین، روایت تورات در واقع ذکر این است که یک متن داستانی و سرگرم کننده برای پادشاه بی خواب خوانده می شده، نه یک گزارش دیوانی. اما مری بویس، با نظر کریستنسن مخالفت کرده و می نویسد، اشکالی ندارد که پادشاهی که در اداره امور مملکتش دقت دارد، دستور دهد که هنگام خواب، روزنامه رسمی وقایع درباری را برایش بخوانند (Boyce 1957: 33 n. 4).

به نظر نگارنده ایراد بویس به کریستنسن نظر کریستنسن را نفی نمی کند، بلکه فقط یک احتمال دیگری را در عرض آنچه که کریستنسن گفته است مطرح می سازد و احتمال غیر از اثبات است. سنت قصه خواندن یا داستان گفتن برای پادشاهان در فرهنگ ایران سنتی دیرپای بوده است. گذشته از آنچه که در باب خواندن داستان های پادشاهان برای سلاطین و اشراف در شاهنامه آمده است (خالقی مطلق ۱۳۸۶: ۳۷-۳۸)، در تاریخ بیهقی نیز مطلبی در مورد وقایع قبل از خواب سلطان مسعود هست که به گزارش تورات بسیار شباهت دارد:

این بومطیع مردی با نعمت بسیار بود از هر چیزی و پدری داشت بواحمد خلیل نام. شبی از اتفاق نیک به شغلی به درگاه آمده بود [یعنی بواحمد خلیل]... چون می بازگشت شب به دور کشیده بود. اندیشید که نباید که در راه خللی افتد. در دهلیز خاصه مقام کرد... خادمی برآمد و محدث خواست و از اتفاق هیچ محدث حاضر نبود. آزاد مرد بواحمد برخاست با خادم برفت و خادم پنداشت که او محدث است. چون او به خرگاه امیر رسید حدیثی آغاز کرد. امیر آواز ابواحمد بشنود، بیگانه. نگاه کرد، مرد را دید. هیچ چیز نگفت تا حدیث تمام کرد. سخت سره و نغز قصه یی بود (بیهقی ۱۳۸۸: ۱: ۱۱۷).

از این گزارش معلوم می شود که نقل داستان برای سلطان مسعود در شب، یک کار معمولی بوده به طوری که سلطان صدای قصه گویای خودش را هم می شناخته و به همین سبب می گوید: «امیر آواز ابواحمد بشنود، بیگانه». موارد مشابهی در *اسکندرنامه* نیز وارد شده است. اسکندر هنگام شب مردی را می خواند تا قصه ضحاک تازی را برایش بازگوید «پس آن مرد قصه ضحاک تازی آن شب از برای شاه باز گفت» (افشار ۱۳۴۳: ۱۲۹). جای دیگری می گوید که شبی اسکندر از ارسطو می خواهد که برایش داستان بگوید:

... ارسطاطاليس در آن شب پيش شاه بود و شاه از وی قصه سیاوش و کیخسرو بازخواست و قصه ایشان با افراسیاب. گفت از کسی شنوده‌ام و خواستم که این قصه به ترکستان از تو درخواهم. امشب آن حکایت بازگویی که خدای داند که دیگر باره به ترکستان بازرسیم یا نه و ما از آنجا برویم. پس حکیم این قصه‌ها از برای شاه بازگفت (همان، ص ۲۰۰).

مورد دیگر:

و شاه هرشب بدین حکایتها مشغول بود و داستان [کشته شدن] اسفندیار بردست رستم بازخواست از حکیم و قصه سهراب با رستم و قصه بهمن با فرامرز جمله حکیم بازگفت و شاه بدین حکایتها این چهارماه که در روئین دژ بود بسربرد (همان، ص ۲۴۹).

پس این سنت قصه گفتن برای شاهان به هنگام خواب، سنتی بسیار قدیمی است.

در هر حال، از گزارشات هرودوت (مثلاً VIII. 90) و دیگر منابع یونانی معلوم است که ایرانیان نه تنها در ضبط مطالب دیوانی، بلکه در ثبت اعمال پادشاهان و اشراف خودشان نیز دقیق بوده‌اند و گزارشاتی از این وقایع، چه وقایع داستانی و چه تاریخی، حفظ می‌کرده‌اند. بنابراین، اگر مکابرت در کار نباشد، نمی‌توان پذیرفت که ایرانیان باستان یک سنت حماسی مکتوب نداشته‌اند.^۱ بنا بر آنچه که گفتیم، و نظر برخی از محققان که معتقدند کتسیاس نه تنها مطالبی را که از درباریان شفاهاً شنیده بوده منتقل کرده است، بلکه به منابع کتبی و مدون که از آنها با عبارت «پوست نوشت‌های سلطنتی» (*basilikai diphtheria*) و نیز «دواوین سلطنتی» (*basilikai graphai*) یاد می‌کند نیز دسترسی داشته است (Llewellyn-Jones and Robson ۲۰۱۰: ۵۸)، می‌توان پذیرفت که مطالبی که کتسیاس از منابع کتبی عصر هخامنشی نقل می‌کند، اگرچه همه‌اش را نتوان تاریخی و واقعی دانست، مخلوطی است از تاریخ و حماسه. یعنی بخشی از آنها را از منابع کتبی هخامنشی برایش به ترجمه نقل کرده بوده‌اند، و بخشی دیگر، داستان‌هایی است که در میان اشراف آن عصر که با او رابطه داشته‌اند شایع بوده است و کتسیاس این مطالب را در طول هفده سال اقامتش در دربار ایران، از ایشان شنیده و نقل کرده و در عین حال روزه‌ای به سوی تاریخ داستانی ایرانیان باستان بر ما گشوده است. بنابر این منصفانه نیست که او را دروغ‌گویا جاعل به شمار آورد. محقق فنلاندی، کلاوس کارتونن کتسیاس را ناقل سنن روائی ایرانی می‌خواند و معتقد است که اگر ایرادی بر او وارد باشد، این است که او مسموعات خودش را بدون این که آنها را به محک نقد تاریخی بزند، منتقل کرده است (Karttunen 1989: 80; Llewellyn-Jones and Robson 2010: 57).^۲

۱. قس Spiegel 1879: I: 116-28; Nöldeke 1879: xvi-xvii و قس Spiegel 1878: i. 486-7, iii. 235 Al-Ka'bi 2016: .xxi-xl

۲. داستان و تاریخ رابطه نزدیکی دارند، مخصوصاً هنگامی که روایات داستانی عمداً در یک زمینه تاریخی قرار داده شوند- مانند رمان‌ها و فیلم‌هایی که بر اساس وقایع تاریخی تهیه می‌شوند (نگاه کنید به Llewellyn-Jones and Robson 2010: 3-7). به گمان نگارنده، بخش تاریخی شاهنامه را باید از همین دیدگاه بررسی کرد زیرا این بخش نه تاریخ

فهرست منابع

افشار، ایرج (۱۳۴۳) *اسکندرنامه: روایت فارسی کالیستنس دروغین*. بکوشش ایرج افشار (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب).

بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۸) *تاریخ بیهقی*. به تصحیح محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی (تهران: سخن).

خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۶) «از شاهنامه تا خداینامه»، *نامه ایران باستان* سال ۷، ش ۱-۲، صص ۳-۱۱۹.

شهبازی، ع. شاپور (۱۳۷۶) «خداینامه در متن یونانی»، *سخنواره: پنجاه و پنج گفتار پژوهشی به یاد دکتر پرویز ناتل خانلری*. به کوشش ایرج افشار و هانس روبرت رویمر (تهران: توس)، صص ۵۷۹-۵۸۶.

کریستنسن، آرتور (۱۳۵۰) *کارنامه شاهان در روایات ایران باستان*. ترجمه باقر امیرخانی و بهمن سرکاراتی (تبریز: انتشارات کمیته استادان دانشگاه تبریز).

Al-Ka'bi, N. (2016) *A Short Chronicle on the End of the Sasanian Empire and Early Islam 590-660* (Piscataway, NJ: Gorgias Press).

Agathias (1975) *The Histories*. Translated by Joseph D. Frendo (Berlin: Walter De Gruyter).

Boyce, Mary (1955) "Zariadres and Zarer," *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 17 (1955) 3: 463-477.

Boyce, Mary (1957) "The Parthian Gōsān and Iranian Minstrel Tradition," *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland* ½ (Apr. 1957), pp. 10-45.

Brown, T. S. (1973) *The Greek Historians* (Lexington, Massachusetts: D.C. Heath and Company).

Brown, T. S. (1978) "Suggestions for a Vita of Ctesias of Cnidus," *Historia* 27, pp. 1-19.

Christensen, A. (1936) *Les Gestes des Rois dans les Traditions de l'Iran Antique* (Paris: Geuthner).

Diodorus Siculus (1933) *Library of History, Volume II: Books 2.35-4.58*. Translated by C. H. Oldfather. Loeb Classical Library 279 (Cambridge, MA: Harvard University Press).

Drews, Robert (1973) *The Greek Accounts of Eastern History* (Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press).

Gera, Deborah Levine (1993) *Xenophone's Cyropaedia: Style, Genre, and Literary Technique* (Oxford: Clarendon Press).

Hallock, R. T. (1969) *The Persepolis Fortification Tablets* (Chicago: The University of Chicago Press).

است و نه داستان، بلکه پیوندی است از این دو که در آن گاه وقایع تاریخی و گاه عناصر داستانی دست بالا را دارند.

Herodotus (1920) *The Persian Wars, Volume I: Books 1-2*. Translated by A. D. Godley, Loeb Classical Library 117 (Cambridge, MA: Harvard University Press).
Karttunen, Klaus (1989) *India in Early Greek Literature* (Helsinki: Finnish Oriental Society).

Kuhrt, Amélie (2010) *The Persian Empire: A Corpus of Sources from the Achaemenid Period* (London and New York: Routledge [originally published in 2007]).

Lavers, Chris (2009) *The Natural History of Unicorns* (London: Granta Books).

Lenfant, Dominique (2014). "Greek Monographs on the Persian World: The Fourth Century BCE and Its Innovations," in Giovanni Parmeggiani (ed.) *Between Thucydides and Polybius: The Golden Age of Greek Historiography* (Cambridge, Mass: Harvard Center for Hellenic Studies), pp. 197-210.

_____ (2007). "Greek Historians of Persia," in Marincola, J. ed. *A Companion to Greek and Roman Historiography I* (Oxford: Blackwell Publishing), pp. 200-209.

_____ (2004) *Ctésias de Cnide : LA Perse, L'Inde, Autre Fragments* (Paris : Les Belles Lettres).

Llewellyn-Jones, Lloyd and James Robson (2010) *Ctesias' History of Persia: Tales of the Orient* (London and New York: Routledge).

Momigliano, A. (1977) 'Eastern Elements in Post-Exilic Jewish and Greek Historiography', in *Essays in Ancient and Modern Historiography* (Middletown, Connecticut: Wesleyan University Press), 25-35.

_____ (1975) *Alien Wisdom: The Limits of Hellenization* (Cambridge: Cambridge University Press).

Murray, O. (2001) 'Herodotus and Oral History', in N. Luraghi (ed.), *The Historian's Craft in the Age of Herodotus* (Oxford: Oxford University Press), 16-44.

Nöldeke, Theodor (1879) *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden* (Leyden: E. J. Brill).

Olmstead, A. T. (1948) *History of the Persian Empire* (Chicago: The University of Chicago Press).

Omidshahi, Mahmoud (1984) *Oedipus Complex in the Shāhnāmah: Textual, Folkloristic, and Psychoanalytical Studies on the National Persian Epic* (Dissertation, Near Eastern Studies, University of California, Berkeley).

Photius, Patriarch of Constantinople (1920) *The Library of Photius Volume I*. Translated by J. H. Freese (New York: Macmillan).

Pizzagalli, A. M. (1942) "L'epica iranica e gli scrittori greci," *Atene e Roma*, Ser iii, 10 (1942), 33-43.

Posner, Ernst (2003) *Archives in the Ancient World* (Chicago: The Society of American Archivists) [Reprint of 1972 edition printed by the Harvard University

Press]

Schmidt, Rüdiger, "Dionysius," in *Iranica* ['DIONYSIUS']. Encyclopaedia Iranica Online. Ed. Trustees of Columbia University in the City of New York. Brill Reference Online. Web. 3 Feb. 2023.

Spiegel, Fr. (1874) *Arische Studien I* (Leipzig: Verlag von Wilhelm Engelmann).

Spiegel, Fr. (1871-78) *Eranische Altertumskunde I-III* (Leipzig: Verlag von Wilhelm Engelmann).

Strabo (1930) *Geography, Volume VII: Books 15-16*. Translated by Horace Leonard Jones. Loeb Classical Library 241 (Cambridge, MA: Harvard University Press).

Stronk, J. (2004-2005) "Ctesias of Cnidus: From Physician to Author," *Talanta*, 36-37, pp. 101-122.

Stronk, J. (2010) *Ctesias' Persian History, Part I: Introduction, Text and Translation* (Düsseldorf: Wellem Verlag).

Tamiolaki, Melina (2017) "Xenophon's *Cyropaedia*: Tentative Answers to an Enigma," in Michael A. Flower, ed. *The Cambridge Companion to Xenophon* (Cambridge: Cambridge University Press), 174-194.

Tuplin, Christopher (1996) *Achaemenid Studies* (Stuttgart: Franz Steiner Verlag).

Xenophon (1914) *Cyropaedia, Volume I: Books 1-4*. Translated by Walter Miller. Loeb Classical Library 51 (Cambridge, MA: Harvard University Press).

Xenophon (1992 [1922]) *Anabasis*. Translated by Carleton L. Brownson. Loeb Classical Library 90 (Cambridge, MA: Harvard University Press).